

# طبقه جدید، شوینده‌ها و شویندگان

محمد قائد



در لطیفه‌ای قدیمی، در گفتگوی دو لُر بر سر غذای مورد علاقه شاه، یکی از آنها با اعلام اینکه شاه طلا می‌خورد به بحث خاتمه می‌دهد. اما با طلاخوردن شاه انگار او را کشته باشد. در افسانه‌های یونانی، وقتی خدایان آرزوی میداس را برآوردند که به هرچه دست می‌زند طلا شود، پادشاه حریص از گرسنگی به حال مرگ افتاد. نان برای اینکه خوردنی باشد باید نان بماند. و پرسوناژ سراسیمه فیلم وودی آلن در آستانهٔ چهل‌سالگی وقتی پسرهای خوش‌تیپ قدیم و دخترهای هُلوی مدرسهٔ نوجوانی را می‌بیند که در فاجعهٔ میانسالی خزان شده‌اند، پیش خودش شعر مشهور جان دان را تصحیح می‌کند: "هرگز کس مفرست تا دریابد ناقوس برای که می‌زند؛ برای تو می‌زند' درستش باید باشد: 'سیفون را برای کی می‌کشند، برای تو می‌کشند.' " بی ضرورتی مشخص و ضمن ویراژ لابه‌لای دست‌اندازهای منطقی-فلسفی، می‌کوشیم ارتباطی بیابیم میان طلا، حکمرانان، دستگاه گوارش، گذر زمان و سرویس بهداشتی.

آگهی‌ای که چندین سال پیش در روزنامهٔ جام جم تهران چاپ شد چهار دستشویی و توالت فرنگی چینی با برجستگی‌هایی کنده‌کاری‌مانند به رنگ طلای زردفام یا سرخ‌فام را نشان می‌داد. نام مدلها، امپریال و پرنس، که فقط به خط لاتین نوشته شده است در فارسی سلطنتی (یا شاهانه) و شاهزاده معنی می‌دهد. نشانی تولیدکننده در قم است و چندین حباب در عکس دیده می‌شود، هم به علامت پاکیزگی و هم نشانِ رُیادیدن.

حسب واژگانی که در ایران هم رایج شده، هر چیزی دو نوع دارد: ماقبل مدرن-مدرن؛ و پست‌مدرن. باقلوا مربوط به ماقبل مدرنیته است اما شکلات سویسی لابد هم مدرن و هم پست‌مدرن است چون هنوز چیزی به نام فراشکلات به بازار نیامده. همین‌طور تلگراف در قیاس با ای‌میل، و قلم و دوات نسبت به روان‌نویس، بد نبود می‌دانستیم تحلیل‌گران پست‌مدرنیسم دربارهٔ سرویسی بهداشتی که در عکس دیده می‌شود چه نظری دارند. آیا اینها وسایلی است پیشامدرن و آنتیک،

مدرن، یا پسامدرن؟

تا متخصصان پیشا و پسا نظر نهایی را بدهند، در نطق پیش از دستور حرفمان را بزنیم: سیر پیدایش این اشیا نه از تاریخ که از جغرافیا می‌گذرد. در کشورهای نفت‌خیز عرب، بهترین‌های هر آنچه در جهان وجود دارد به فروش می‌رسد، منتها با آب و رنگ غلیظ بومی. نامحتمل است که در کاخهای اروپا برای استفاد<sup>۱</sup> آدماهای معاصر توالتهایی شاهوار با نقوش برجست<sup>۲</sup> طلایی وجود داشته باشد. اما هر کالایی را بنا به سفارش می‌سازند، بدون قضاوت در سلیق<sup>۳</sup> خریدار. الکاسب حبیب‌الله.

کارخان<sup>۴</sup> آلمانی آودی برای مشتریانی در جنوب خلیج فارس اتومبیلی ساخته است با بدنه‌ای از جنس نقره. اگر وزن مخصوص طلا به این زیادی نبود حتماً می‌دادند گلگیر و سپر و کاپوت شیخ را زرین بسازند. خبرنگارانی که لشکر فاتحان عراق را همراهی می‌کردند در دستشویی کاخهای صدام حسین از شیرهایی با روکش طلا عکس گرفتند، و اتیکت کارخان<sup>۵</sup> سازنده همچنان به آنها آویزان بود. در عکسی دیگر از ضیافت همان طوایف، عده‌ای در چادری روی زمین اطراف سینی عظیمی، شاید به شعاع دو متر، نشسته‌اند و پیداست با دست غذا می‌خورند و در مجمعه، روی تلی پلو رنگین و فل<sup>۶</sup>، قطعات گوشت بره که بیشتر به بقایای اجساد می‌ماند پراکنده است. بعد از مصرف این تل<sup>۷</sup> بدمنظره، دستهای چرب و چیلیشان را اگر اصلاً بشویند زیر شیرهای طلا می‌شویند؟

در گرماگرم دفاع در برابر تهاجم فرهنگ غرب، ما همانند بانوی عقیق<sup>۸</sup> داستان ایرج‌میرزا يك بار دیگر از سوی فرهنگ عرب مورد حمله قرار گرفته‌ایم. یکی از موارد بسیار: سلیق<sup>۹</sup> ظروف چینی در مردم میانحال ایران سالیان دراز متمایل به چینی نسبتاً کم‌نقش و نگار گلسرخی مسعود، ساخت ژاپن، و سلیق<sup>۱۰</sup> اعیان متمایل به مارکهای اروپایی و طرحهای خواص پسندتر بود که تکرنگ و بی‌نقش و ساده‌اند. در ده<sup>۱۱</sup> ۱۳۶۰ ناگهان ظروفی با گلهای بسیار درشت در رنگهای تند بازار ایران را تسخیر کرد. با تغییر مسیر تجارت خارجی، سلیق<sup>۱۲</sup> بازار کشورهای عربی جای واردات بورژواپسند از آلمان و انگلستان را هم گرفت.

داستان ظرف و ظروف تازگی نداشت. اسدالله علم<sup>۱۳</sup> در یادداشت‌هایش می‌نویسد وقتی نمون<sup>۱۴</sup> بشقابهایی را که می‌خواست برای دربار به کارخانه‌ای دانمارکی سفارش بدهد به شاه نشان داد، اعلیحضرت داغش تازه شد و به علم گفت به این خانم فرید<sup>۱۵</sup> دیبا بگوید چرا بشقابهایی را که برای مهمانی قرض گرفت پس نمی‌دهد. بعید است وزیر

دربار این دستور را اجرا کرده باشد؛ خودش را سلطان بی تاج و تخت می‌دانست و وارد گلایه‌های افراد بر سر کاسه بشقاب نمی‌شد. با گفتن این حرف که می‌توان از همانها باز هم سفارش داد می‌کوشد خاطر ملوکانه را در باب ظرفهای لوطی‌خورشده تسلی بدهد، اما شاه با دلخوری می‌گوید آن کارخانۀ انگلیسی تعطیل شد.

وقتی مادرزن درخواست بشقاب می‌کند، مرد عاقل نوکرهایش را می‌فرستد چند کارتن ظرف آکبند اعلا بخرند و به در خانه‌اش ببرند. والسلام. اما نکته‌ی احتمالی در تاج آبطلای منقوش روی ظرفهای دربار بود. مادرزن میل داشت با آنها پُر بدهد اما لابد جُر بزه و تمکُن این کار را در خویش نمی‌دید که با اسم و علامت مورد نظر برایش ظروف اختصاصی درست کنند. جز تاج طلایی و نوشتن زیر آن، هر اسم و علامت دیگری اسباب پوزخند حاسدان می‌شد و صفحه می‌گذاشتند که سرکار علی‌یه هم بحمدالله داخل میوه‌جات شده‌اند. از نوشتن علم پیداست شاهنشاه نه تنها مواظب بود مادرزن را در اندازن صحیح هراس کند و اجازه ندهد پُر بباد شود، بلکه گنج‌های آشپزخانه را کنترل می‌کرد و حساب ظروف منقش به تاج طلایی را نگه می‌داشت، مبادا سر از خانۀ هر ننه‌قمری در آورند.

در هر حال، وقتی به علی‌م می‌گوید بشقابها را به ملکه نشان بدهد، تأییدی است ضمنی و شاید بااگره که سلیقۀ همسرش خیلی بد نیست. پیشتر قدری هوای کار دستش آمده بود که پخته‌شدن سلیقه و رشد حس زیباشناسی زمان می‌برد. ثریا اسفندیاری می‌نویسد وقتی وارد کاخ سلطنتی شد دید ساختمان خنده‌داری است مثلاً با پنجره‌های گِرد مثل کشتی، و از ایتالیا کسی را آورد به آن خانه سر و سامان بدهد و پنجره‌های مسخره را بردارد. اواخر دهۀ ۱۳۲۰، خانوادۀ پهلوی هنوز سی سال نبود به عرصه رسیده بود و خیلی چیزها باید یاد می‌گرفتند — شبیه موقعیت هیئت حاکم کنونی.

هر هیئت حاکم جدیدی، گرچه مدعی اصلاح معایب سلف خویش است، ممکن است عیبها را ارث ببرد و به مرضی که قرار بود درمانش کند مبتلا شود. بعضی ساختارهای جامعه به ضرورت حکومت‌کردن، و نهادهایی برای پاسخگویی به نیازهای فرد است. تشکیلات پلیس مخفی در آلمان شکست‌خورده به همان اندازه برای دولت لازم است که ارکستر سمفونیک برای اعضای دولت. در جایی مانند ایران، تشکیلات پلیس مخفی خیلی زود احیا می‌شود اما چون موسیقی در خرده‌فرهنگ بازار-حوزه جایی ندارد، ده‌ها می‌گذرد و بحث ادامه دارد که آیا رؤیت ضارب تنبک در تلویزیون دارای اشکال شرعی می‌باشد یا نمی‌باشد.

در خاک پوک و کم‌قوت - جامعه‌ای ناپایدار مانند ایران که هرکسی چند روزه نوبت اوست، حس زیباشناسی - حاکمان هم مجال قوام‌آمدن نمی‌یابد. "هر که آمد عمارتی نو ساخت/ رفت و منزل به دیگری پرداخت." درست زمانی که نسل جدید هیئت حاکمه به مرحله‌ای می‌رسد که بتواند از مال و منال گردآوری‌شده در جهت بالابردن سطح شعور خودش و مردم استفاده کند، "جرس فریاد می‌دارد که بربندید محملها." تعجبی نخواهد داشت که نسل بعدی این اشخاص هم در حال گذر از فاز توالی - توالی - نقش‌برجسته به مرحله - توالی سفید - ساده، به تاریخ بپیوندد. و دوباره ملت بنشیند انتظار بکشد تا سلیقه - حاکمانی جدیدالتأسیس، به تبع پرشدن کیسه‌ها و آشنایی با دنیای بیرون، کم‌کم رشد کند. مقایسه کنیم فرهنگ فتحعلیشاه را با احمدشاه از لحاظ ترقیخواهی و درک جهان جدید. و سلیقه - خواهر بزرگ محمدرضا شاه را با هوشمندی - فرهنگی - همسر سومش.

لرد کرزن، نایب‌السلطنه - بعدی - هند که در عهد ناصرالدین شاه به ایران آمد می‌نویسد شاه هرچه از مغازه‌های اروپا خریده، از جمله چند عدد مسواک، درهم و برهم وسط ساعتهای گرانبهای هدیه - شاهان اروپا پشت جعبه‌آینه گذاشته است. نسل پنجم و ششم خاندان قاجار به مرحله - پختگی قدم می‌گذاشت و بناهایی که در زمان احمدشاه در سعدآباد و صاحبقرانیه ساخته شد نه تنها زیباست بلکه برای آدمهای امروزی هم قابل استفاده است. دفتر کار محمدرضا شاه و اقامتگاه ولیعهد او در باغ نیاوران مربوط به همان دوره بود.

خان - احمدشاه در سعدآباد که به سبب ظرافت آن و کف چوبی‌اش بازدیدکننده نمی‌پذیرد و فقط گهگاه صحنه‌هایی از فیلمهای تاریخی را در آن می‌گیرند، از نخستین بناهای ایران است که شوفاژ ذغال سنگی دارد. از نظر زیباشناسی هم يك دنيا از کاخ گلستان فاصله گرفته و بیشتر متمایل به زیبایی - کارکردی و راحتی ساکنان است تا ایجاد شکوه برای مرعوب‌کردن رعایا.

پاسخ رضاخان سردار سپه به این سادگی، بازگشت به آن نوع زیباییشناسی بود که خلائق را به تحسین وادارد. درست روبه‌روی خان - مدرن احمدشاه کاخی ساخت با نمای مرمر سبز، به نام کاخ اخضر. داخل آن، با سقف آینه‌کاری، بیشتر به امامزاده می‌ماند. در به اصطلاح اتاق کار، در و دیوار و میز و صندلی سراسر خاتم‌کاری است، منظره‌ای که خیلی زود چشم را خسته می‌کند و ممکن است برای گوشه‌ای از موز - صنایع دستی جالب باشد. در مقابل، تقریباً تمام اثاثیه و کمد و تختخوابهای کاخ جدیدتر او را از اروپا آورده‌اند، گرچه می‌گویند

خودش سربازوار زندگی می‌کرد و روی زمین می‌خوابید. در هر حال، منظور روشن است: تحمیل ابهت بر بیننده و روکم‌کنی از مالدارهای قدیمی که ممکن است با دهن‌کجی بپرسند 'ایشان کی باشند؟' آدم بهتر است تازه به دوران رسیده باشد تا اصلاً نرسیده باشد.

مصادره‌های انقلابی و شکل و شمایل و طرح و رنگ و جنس اثاث منزل هیئت حاکم سابق دید. فاتحان را دگرگون کرد. صفت غالب این اشیا را می‌توان در دو مشخصه خلاصه کرد: سبک مشهور به استیل لوئی چهاردهم، و اکلیل زردطلایی که انگار مثل باران بر همه چیز باریده است — نمونه‌های غالباً باسمه‌ای — اثاثی که کاخهای اعیان اروپا تا قرن هجدهم، علاوه بر جنس و پرداخت غالباً نازل این اثاثیه، آنچه تقلید ناشیانه از کاخهای فرانسه و آلمان و اتریش را بیش از پیش مضحک جلوه می‌دهد تضاد شدید این اثاثی بسیار زرد با معماری پیرامون است. درباریان که از گمرکی معاف بودند از اروپا اثاثیه وارد می‌کردند. برای متنعمانی که تا آن حد ثروتمند نبودند کپی اثاثی استیل لوئی چهاردهم را در ایران می‌ساختند. اما خانه را نمیشد از خارجه آورد.

اگر ساختمان را میشد با کانتینر وارد کرد، شاید فرهنگ آریایی-اسلامی حال و روز بهتری می‌داشت و امروز گرفتار توالی نقش برجسته‌ها مطلقاً نبودیم. در مواردی تضاد اشیا تماماً زرد با مختصات ساختمانی که در آن قرار گرفته‌اند باورنکردنی است. ویلای شمس پهلوی در مهرشهر کرج و خانه مادرش در باغ سعدآباد از جمله بدترین‌های آن فجایع‌اند.

در ویلای مهرشهر جای يك نفر خالی است: پیتزر سلرز فقید در نقش کم‌دینی که قرار است نقش يك عرب ثروتمند را بازی کند. پُرز موکت زرد تا قوزک پا می‌رسد و در کنار آن همه پلکسی‌گلاس که در ساختن پله‌های فوق‌مدرن از آن استفاده شده، در و دیوار به رنگ زرد طلایی است. طلا، طلا، همه جا رنگ طلا.

به منظور تکمیل این فاجعه، انگار یادشان رفته است سقف را به اندازه کافی بلند بسازند، هرچند کارفرما اهل عرفون بود و تختخواب گرد او با ملاف صورتی زیر سازه‌های حلزونی قرار دارد که رو به آسمان می‌رود. کلاً اتاقهای خانه‌ای که قرار بوده شدیداً مدرن باشد بیشتر شبیه اتاقهای قصری سنگی در قرون وسطی از آب درآمده است: کم نور و اسرارآمیز. پشته‌ها و صندلیهای ناهارخوری بیش از دو برابر بالاتر يك انسان معمولی است اما زیر سقفی چنان کوتاه انسان ممکن

است به جای شگفتی، احساس نفس‌تنگی کند.

وصف خان [ملک] مادر بماند برای فرصتی دیگر. همین طور تحلیل اظهارنظر کسانی که تعجب می‌کنند چرا کاخ محمدرضا شاه در نیاوران بیشتر به مخلوطی از هتل و سازمان دولتی می‌ماند تا اقامتگاه مجلل شخصی. در فیلمی که اواخر سلطنت شاه از او در دفتر کارش گرفته شده تلفنی دیده می‌شود با روکش آب طلا، شاید هم از طلای ناب. همسران شاه دنیاشناس‌تر و، از نظر زیباشناسی، پخته‌تر از خود او بودند. اما وجوه اشتراك سلیقه او با مادر و خواهرانش پایدار ماند.

آن اشیای زرد اکلیلزده بیش از آنکه غربی باشد عربی است. نمونه اصلی‌شان در کاخهای اروپاست اما شهروند عادی آن جوامع اصراری در تقلید از آنها ندارند زیرا جلو واقعی چنین اشیایی زیر نور چلچراغ آویزان از سقف بلند تالار است. برخی ایرانیها که سالها از وطن دور بوده‌اند وقتی سالنهای پذیرایی پر از اشیای بدلی و بدساخت خویشان‌شان در ایران را می‌بینند احساس می‌کنند به استودیوی سازندگی فیلمهای کمدی تاریخی پا گذاشته‌اند و این اشیا عمداً بنجل ساخته شده‌اند تا تماشاگر را بخندانند. اما برای آنها بیان احساسشان دشوار است و شاید فقط به جریحه‌دار شدن احساسات عزیزان بینجامد.

بخصوص ایرانیان مقیم آمریکا وقتی به کشور پدر و مادرشان سر می‌زنند بیش از همتهای اروپایی‌شان از کپی تولیدانبوه و ارزان‌قیمت اشیای مربوط به قرنهای پیش، آن هم در آپارتمان صدمتری با سقف دو و هفتاد، حیرت می‌کنند. در آن جاها علاقه به عصر لوئی چهاردهم با تهی‌میز و صندلی واقعا عتیقه همراه است.

آدمهایی که این خانه‌ها را فتح کردند زیباشناسی صاحبان مغلوب آنها را بالاترین حد عروج انسان گرفتند. حاج آقاهاى متعهد که پیشتر با مبل و صندلی الفتی نداشتند وقتی شیرینی تحقق وعده الهی را چشیدند که چگونه جهان به مؤمنان ارث می‌رسد، دلیلی ندیدند که در خرده‌فرهنگ استیل زرد فراعنه و طواغیت لم ندهند.

بسیاری فیلمهای ایرانی و عربی هم انگار در خانه‌های درباریان سابق و بازاریان کنونی ایران فیلمبرداری شده باشد. اشیا و اثاثیه، با رنگهای تند و کنتراست شدید، به یاد بیننده می‌آورند که برای مالکیت آنها مبالغه هنگفت پرداخت شده است. مالکیت چنین اسباب و

اثاثیه‌ای برای قاطب<sup>۱</sup> خلیق و ببینندگان این فیلمها در خاورمیانه البته آرزویی رؤیایی است.

به بیان فاضلانه، این ملتقای شرق و غرب بود. وقتی همه چیز رنگ زرد طلا به خود گرفت، نوبت به سرویس دستشویی رسید، هرچند که این نوع وسایل باید کاملاً صاف و درخشان و عاری از برجستگی باشد و استفاده از رنگ زرد برای آنها خلاف مقصود است. تعجبی ندارد که برای پاسخ به نیاز بورژوازی - نو رسید<sup>۲</sup> خرده‌فرهنگ بازار- حوزه، کارخان<sup>۳</sup> تولید سرویس بهداشتی - طلایی - عرب‌پسند را در قم برپا کنند. عنوان فیلمی قدیمی این بود: بعضی دوان‌دوان آمدند.

دقیقاً نمی‌دانیم اسباب داخل دستشویی کاخهای سلطنتی از چه نوعی است. شاید آنها هم زردرنگ باشند، با نقوشی برجسته همانند تخت سلطنت اردشیر پاپکان. درهرحال می‌توان با قدری اطمینان گفت غالب ساکنان جوان‌تر آن کاخها واقعاً روی همین مبلمان می‌نشستند و پشت همین میزها غذا صرف می‌کردند. اما طبق<sup>۴</sup> جدید همچنان برخی عادات قدیمی را حفظ کرده است. مثلاً چهارزانو نشستن و غذاخوردن روی سفره‌ای که بر زمین پهن شده باشد.

بورژوازی جدید پهن‌شدن روی زمین را به‌عنوان مرام آدمهای بی‌تکلف<sup>۵</sup> دوست دارد و طرز دلچسب و صحیح غذاخوردن را (جز آش و تیلیت، یا ترید) با دست و همراه با لیسیدن انگشتها می‌داند — دنگ و فنگ بماند برای مجالس خیلی رسمی. مشتریان این نوع وسایل بهداشتی مطلقاً برای غذاخوردن، زحمت - آداب امپریال و پرنسوار به خودشان نمی‌دهند. لقمه‌های کله‌گره‌ای در منتهای سرعت، با عجله و نجویده انباشتن - دستگاه گوارشی، اما با متانت و طمأنینه خالی‌کردن آن در خلوتگاه.

آیا همچنان از توالی سنتی استفاده می‌کنند و این سرویسهای مجلل طلایی فقط برای مهمانان است؟ نمی‌دانیم. بعید است به توصیه<sup>۶</sup> پزشکان، که چمباتمه‌زدن روی یک حفره را برای استخوانها و ماهیچه‌ها و مفاصل و اندامها و دستگاه گوارش مضر<sup>۷</sup> می‌دانند، بی‌اعتنا بمانند.

به این ترتیب، می‌توان نتیجه گرفت که طبق<sup>۸</sup> جدید در سطح فوقانی - سیستم گوارشی، یعنی غذاخوردن، میان سنت و تجدد گرفتار دودلی است و رفتارهای علنی و خصوصی - دوگانه دارد. اما در سطح تحتانی به وحدت وجود و انسجام فلسفی رسیده است، تجدد را صمیمانه می‌پذیرد و حتی از نوع طلایی و نقش‌برجسته<sup>۹</sup> عرب‌پسند استفاده می‌کند که در خارجه

هم نظیر ندارد. بالاتر از این، در راستای رسیدن به خودکفایی، کارخانه‌هایی برای تولید وسایلی فرنگی می‌زند که زمانی آنها را می‌کند و دور می‌انداخت.

باز هم حول و حوش ارتباط طلا و دستگاه گوارش، مسافری انگلیسی تعریف کرد زمانی میزبان‌ش در هند روی دیس غذا خاك طلا ریخت. مدتها بعد، دوستی ایرانی که شنوند<sup>۱</sup> آن داستان بود نگارنده را به كَشك و بادمجان همراه با ورقه‌های بسیار نازك طلا مهمان کرد. این دوست وقتی در دویی گفته بود هندیانی طلا می‌خورند، حاضران مجلس باور نکرده بودند اما يك هندی نه تنها تأیید کرده بود بلکه بابت قدردانی از معلوماتی چنین کمیاب، چند برگ طلا به او هدیه داده بود.

آن شب میزبان و نگارنده پس از بلعیدن ورقه‌های طلا، جز سرخوشی - آشنای حاصل از مصرف كَشك و بادمجان و آبیاری - سیل‌آسا، درخششی خاص یا پرتوی غیرعادی در وجود خویش احساس نکردند. اگر این کار را مدتها ادامه می‌دادیم و هر کدام دست‌کم يك شمش کامل وارد سیستم می‌کردیم شاید مس وجودمان زر می‌شد. شاید هم جوهرش را نداشتیم و مواد تعالی‌بخش فقط هدر می‌رفت. به آدمی جوهردار و صاحب‌قریحه مثل مولوی اگر كَشك و بادمجان با سیر و نعناع داغ و برگه‌های طلا و مایعات تعارف می‌کردند، بشکن‌زنان چند دوجین غزل ناب در این باره در فضا رها می‌کرد (شاید یکی هم با این مطلع: كَشك است بادمجان ما، كَشك مطلا گشته‌ام). شاید روزی تصادفاً بفهمیم اعیان هند که با غذایشان طلا می‌خورند از همین توالتهای طلایی - مورد علاقه<sup>۲</sup> عربها و بازاریهای ایرانی در خانه دارند. اگر آدم در بشقاب دُورطلا خورشت کاری با چاشنی طلا می‌خورد، چرا توالت مطلا نه.

در آگهی بازرگانی - فوق، که انگیز<sup>۳</sup> این لُغزخوانی پشت سر مرده و زنده شد، اثری از بیده به چشم نمی‌خورد. شاید آن - شستنگاهای شاهوار هر دو کار را انجام بدهند. جای شگفتی است که در ایران حتی اقشار - متنعم<sup>۴</sup> و متجدد از آبفشان - شادی‌افزا کم استقبال می‌کنند. این وسیله<sup>۵</sup> مدرن که در ایران - پست‌مدرن مغفول مانده و مظلوم واقع شده است شاید به نوعی تجلی<sup>۶</sup> - سرود<sup>۷</sup> مهدی‌اخوان ثالث باشد:

ای تکیه‌گاه و پناه -

زیبا ترین لحظه‌های



پر عصمت و پر شکوه

تنهایی و خلوت من!

ای شط<sup>۳</sup> - شیرین - پر شوکت من!

و الی<sup>۴</sup> آخر (هر دو علامت ندا از خود متن است).

عجبا که حتی در عصر دائرةالمعارف<sup>۵</sup>های اینترنتی مشکل بتوان اطلاعاتی دقیق در این باره به دست آورد که چندین فضا نورد در يك کابین فسقلی، یا کاشفان قطب جنوب و هیمالیا در سرمای هفتاد درجه زیر صفر چگونه مانع توقف مرگ<sup>۶</sup>آور کلیه‌ها و دستگاه گوارشی‌شان میشوند. حتی از عادات مطلقاً خصوصی - مردمان مختلف جهان حرف چندان نیست اما در بسیاری سفرنامه<sup>۷</sup>های خاورمیانه به استفاد<sup>۸</sup> مسلمانها از دست چپ و قایم کردن آن در داخل لباسشان اشاره میشود.

تقریباً در هر سفرنامه‌ای راوی فرنگی سر سفر<sup>۹</sup> مسلمان خاورمیانه‌ای بنشیند، اشاره به فقط با دست راست غذا خوردن - میزبان و سایر مهمانها مضمون همیشگی است. شاید پاسخی باشد به ادعاهای مسلمانها که می‌گویند پیروان سایر ادیان نه تنها در گمراهی‌اند بلکه نجس هم هستند: شما که ما را نجس می‌دانید، با دست خودتان مسئله دارید و آن را قایم می‌کنید چون می‌دانید که همه می‌دانند. مسافران و جهانگردان در توصیف يك شیخ، کربلایی، مشهدی یا حاجی - شدیداً متدین، پیش از هر چیز دست چپ مخفی شده‌اش را زیر ذر<sup>۱۰</sup>ه بین می‌گذارند تا تماس مستم<sup>۱۱</sup>ر و (به نظر آنها) پل<sup>۱۲</sup>شت فوقانی و تحتانی در این قبیل اشخاص را یادآوری کنند.

همین تلقی منفی نسبت به نوعی مبال دیده میشود که مختص مسلمین نیست و در بسیاری جاهای دنیا، بخصوص در اماکن عمومی، وجود دارد. بازیگری آمریکایی که در سال ۱۳۸۴ به عنوان گزارشگر به تهران آمد به شرح توالی ایرانی در فرودگاه مهرآباد و در يك رستوران تهران پرداخت و آن را سیاهچاله‌ای انزجارانگیز توصیف کرد. ظاهراً مدلهای مطلای امپریال و پرنس را ندید. وقتی ملتی در قد<sup>۱۳</sup> و قوار<sup>۱۴</sup> ایرانی، با این ضریب هوشی و در جامعه‌ای هرد<sup>۱۵</sup>مبیل و خرتوخر، ادعا کند پرچمدار تمدن است، حریفان يك ضریب<sup>۱۶</sup> محکم به قوزك می‌زنند - و کفایت مذاکرات.

شاید سفرنامه نویسه‌ها منظوری ندارند، از روی کارهای قبلی رونویسی می‌کنند و ترجیع‌بند دست چپ حاج آقا به نظرشان بامزه می‌رسد. شاید

هم خود ما، اهالی این صحاری خشک و پرکلوخ، حامل وسواسی هستیم که صادق هدایت به آن "آداب کونشوری" می‌گفت. خود او هم از چنین وسواسی عاری نبود و دوست داشت جامعه و سرزمینی را که در آن به دنیا آمده بود به چاهک خلا تشبیه کند. درهرحال، اگر به زور زنده نگه داشته شده بود می‌دید مضامین داستان البعث الاسلامیه الی البلاد الافرنجیه تا چه حد به حقیقت پیوسته است. طبیعی است حاج آقا دیپلماتها، حتی اگر شخصاً جلوس بر نوع مطالای فرنگی را ترجیح بدهند، در راستای استعلای فرهنگی و خودباوری، در سفارتخانه‌های ایران سرویسهای ایرانی و آفتابه هم تدارک دیده باشند. جا دارد مرکز گفتگوی تمدنها، ضمن ارائه کپی آگهی توالی مطالای، به اهالی خارجه حالی کند که به پایان آمد آن حکایت دست چپ و غیره، و حالیا "این منم طاووس - علی - یین شده."

منتقدانی نوشته‌های فروید و سایر روانکاوان را مشتی خیالبافی در حیطه ادبیات می‌دانند. نزد کسانی که غیر از این فکر می‌کنند، آن نظریه‌ها شاید بتواند وسواسی را که صادق هدایت عنوانی گزنده روی آن می‌گذاشت توضیح بدهد. به نظر برخی اصحاب مکتب روانکاوی، انسان - مقعدمحور - گرفتار وسواس - مقررات و کنترل خود و دیگران، متمایل به امساک، و یکدنده و لجباز است. اعراب شنزار و اهالی کلوخستان آریایی - اسلامی تا چه حد چنین خصایلی دارند و تعامل پر وسواس - فوقانی و تحتانی در آنها تا چه حد با نظریه تیپهای شخصیت می‌خوانند؟

قضاوت برای ما که در همین فرهنگ بزرگ شده‌ایم آسان نیست. درهرحال، زمانی که انگیزه‌هایی مربوط به تندرستی و رفاه فردی در کار است، شاید ایجاد تغییر در این تیپ شخصیت هم به آن دشواری که اصحاب مکتب روانکاوی می‌گویند نباشد.